بررسی مقایسه‌ای بازتاب فرهنگ و رسوم ایرانیان عهد صفوی در سفرنامه‌های شاردن و تاورنیه

سپیده سپهری[1]

تاریخ دریافت: ۹۴/۸/۶
تاریخ پذیرش: ۹۴/۹/۲

چکیده

قلمرو ایران، همواره قلمرو فرهنگی بوده است و تمدن و زبان، مرزهای آن را مشخص کرده است. مسأله بنیادین این مقاله آن است که سفرنامه نویسان بزرگی چون شاردن و تاورنیه از چه دیدگاه‌هایی به آداب و رسوم و فرهنگ مردم ایران و دربارش در عهد صفویه نگریسته‌اند و چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی در نحوه نگاه آن‌ها وجود داشته است؟

نوشته حاضر علاوه بر پاسخ به پرسش‌های مذکور در پی آن است از لابلای سطور آثار آنان به میزان درک واقعی و بیان واقعیت‌های موجود در ایران و یا نگاه‌های تعصب‌آمیز و غرض ورزانه آنان پی ببرد.

کاربرد این مقاله و نتایج حاصل از آن می‌تواند برای پژوهندگان جامعه‌شناسی و تاریخ ایران بسیار کار آمد باشد.

کلید واژه‌ها: فرهنگ و ادب ـ سفرنامه ـ صفوی ـ شاردن ـ تاورنیه.

---

۱ – استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی ـ واحد رودهن، ایران، گروه زبان و ادبیات فارسی
sabooy_teshne00@yahoo.com

مقدمه

درحوزه مطالعات تاریخی، سـفرنامه‌ها به دلیل محتوای اجتماعی و فرهنگی خود از اهمیت بسیاری برخوردار هستند؛ ممکن است این پرسش مطرح شود چرا سیاحان و سـفرنامه نویسان اروپایی در آثارشـان برای موضوع‌های اجتماعی و فرهنگی ایران اهمیّت ویژه‌ای قائل بودند؟ پاسـخ را باید در محتوای مأموریت‌های سیاسـی و دلایل مسافرت‌های آنان به شرق، به ویژه ایران جستجو کرد.

پـس از رونق یافتن اوضاع اقتصادی ایران در عصر صفوی، بسـیاری از اروپاییان به منظور تجارت و گسـترش ثروت خود به این کشـور آمدند و با گروه‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی روابط اقتصادی خود را آغاز کردند. بنابراین به جهت برخورد و مناسـبات اقتصادی و اجتماعی با طیف‌هـای گوناگون، رفتارهای اجتماعی و فرهنگی مردم ایران را از نگاه خود تدوین کردند. در بین این سـیّاحان غربی، برخی نیز صرفا مأمور سیاسـی دولت‌های غربی بودند که مأموریت آنان بررسـی نقاط ضعف و قوّت نیروی سیاسی و نظامی ایران بود.

سـیّاحان و سفرنامه نویسـان مدّعی تدوین تاریخ ایران نبوده‌اند، بلکه هدف بیشتر آنها آشنایی مردم مغرب زمین با فرهنگ و تمدّن ایران بوده است.

«شـوق سفر به ایران در دل و ذهن افراد بسیار با انگیزه‌های گوناگون نیرو گرفت. یکی از این سـفر کنندگان کاترنیوزنیو، سفیر ونیز بود که هنگام اقامت در ایران شاهد و ناظر جنگ میان اوزون حسـن و سـلطان محمد دوم، امپراتور عثمانی بود. دیگری جوزافا باربارو که مدّت هفت سال در بسیاری از نقاط ایران سیاحت کرد و مشاهداتش را در سفرنامه‌اش نوشت.

دیگری دالساندری که در زمان پادشاهی شاه تهماسب صفوی به ایران سفر کرد و در قزوین حضور شـاه بار یافت. توماس هربرت نیز طی سیاحت در ایران سفرنامه‌ای

نوشـــت. پیتردولاواله مدّت هفت سال زمان پادشاهی شاه عباس بزرگ در ایران توقف و سیاحت کرد و سفرنامه‌اش به فارسی ترجمه و چاپ شده است.

انگلبـــرت کمپفر، گئورک تکتاندر، آدام الئاریوس، برادران شـــرلی، رافائل دومنس، و بسیاری دیگر از جمله سیاحانی بودند که در دوره صفویه به ایران سفر کرده و گزارشهایی از دیده‌های خود به شکل سفرنامه به جا گذاشتند.» (جوادی، ۱۳۵۱: ۲۸۰ ـ ۲۸۱)

هـــدف مؤلف از انتخاب ســـفرنامه‌های شـــاردن و تاورنیه و بررســـی مقایســـه‌ای دیدگاه‌های این دو نسبت به ایران و فرهنگ ایرانی دلایل متعدی است از جمله:

ـ حجم گسترده گزارش‌های آنان که حاوی اطلاعات متنوعی است.

ـ طول مدت بیشـــتر اقامت این ســـیاحان؛چنانچه تاورنیه در فاصله سال‌های ۱۶۳۱ تا ۱۶۶۸ میلادی شـــش بار به ایران آمد. و شـــاردن فرانسوی نیز در زمان پادشاهی شاه عباس دوم و پســـر و جانشین شاه سلیمان سه بار به ایران سفر کرد و افزون بر دوازده سال در این کشور به سر برد.

ـ اســـتفاده شاردن از منابعی که دســـتیابی به آن برای دیگران مشکل بوده است؛ از جمله: اطلاعات خواجگان حرمســـرا و درباریان، خاطرات موّرخان هم عصر شاردن و امکان بازدید او از مکان‌های دست نیافتنی، مانند خزانه سلطنتی و غیره.

ـ استفاده مناسب و در خور آنان از تجربیات شخصی که تاثیر فراوانی در نوشته‌های آنان دارد.

ـ هدف اصلی آنان به‌ویژه شـــاردن از نوشـــتن سفرنامه، آگاه ســـاختن خوانندگان کتابش از تازه‌ترین وقایع زمان او در ایران بوده است.

ـ تسلط این سفرنامه نویسان به زبان‌های فرانسوی، انگلیسی، ترکی و فارسی.

ـ شاردن و تاورنیه به دلیل ارتباط با مأموران دوایر دولتی حتی توانسته‌اند از سلسله مراتـــب اداری و نظام دیوان ســـالاری ایران در دوره‌هـــای مختلف گزارش‌های خوبی

ارایه دهند.

ـ ایـــن ســـفرنامه‌ها به جهت اینکه از نظـــر محتوایی به موضوعاتی صرفا سیاســـی نمی‌پردازند، اهمیت زیادی دارند. نویســـندگان آن‌ها اغلب به جهت موقعیت اجتماعی و سیاســـی و مشاغلی که داشـــتند به موضوعات مورد توجّه اهمیت بیشتری می‌دادند، بنابراین اغلب آگاهی‌های زیادی درباره اوضاع اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، هنری و مذهبی ضبط و ثبت می‌کردند.

ـ موضوع مورد پژوهش مقاله، جلوه‌هایی از فرهنگ مردم ایران در سفرنامه شاردن و تاورنیه و مقایسه دیدگاه‌های این دو سیّاح به ایران است؛ بنابراین مهم‌ترین مقوله‌ای که در این گفتار مورد تحقیق قرار گرفته فرهنگ، آداب و رسوم ایرانیان و دربار ایرانی و بازتاب آن در سفرنامه‌های مزبور است.

ـ از نظر موضوعی، ســـفرنامه‌های اروپاییان که در عصر صفویه درباره ایران نوشته شده است، متفاوتند و این مسأله برای بررسی جلوه‌های مختلف فرهنگی جامعه ایران بسیار ارزشمند است.

ـ مؤلف درباره انگیزه و اهداف اصلی این سیّاحان، معتقد است که مجموعه عوامل مختلفی آنان را ترغیب به ســـیر و ســـیاحت در ایران کرده است؛ در تقسیم بندی کلی می‌توان این انگیزه‌ها را به انگیزه سیاسی، سیاحت و ماجراجویی، تجارت و بازرگانی، اعتقادی و مذهبی، زبان شناسی و تحقیقات دسته بندی کرد.

ـ در این مقاله برآنیم به چگونگی و میزان بســـامد بازتاب هویت فرهنگی ایرانیان ـ دربار و عامه مردم ـ در ســـفرنامه‌های اروپاییـــان عهد صفوی، با توجه به نمونه‌های انتخابی ـ سفرنامه‌های شاردن و تاورنیه ـ بپردازیم و اینکه بدانیم کدام یک از مولفه‌های هویت فرهنگی در این ســـفرنامه‌ها به عنوان ویژگی‌های عام و فراگیر ایرانیان شناخته شـــده و هر کدام از این ســـیّاحان از چه دیدگاهی به ایران و ایرانیان نگریسته‌اند و چه

تفاوت‌ها و شـــباهت‌هایی در بینش آن‌ها نســـبت به فرهنگ و آداب و رســـوم ایرانیان وجود دارد.

ـ مفهوم شناسی هویّت و هویّت فرهنگی:

ـ هویّت بـــه عنوان مفهوم و پدیده‌ای چند وجهی توجّه صاحب‌نظران رشـــته‌های علمی بسیاری را طی سالیان اخیر به خود جلب کرده است.

از میان تعاریف مختلف هویّت می‌توان به نظر «هیتس» اشاره کرد:

ـ «هویّت به معنی کیســـتی و هســـتی یک فرد، گروه، جامعه و ملت، فرآیند ساخته شـــدن معنا، بر پایه یک ویژگی فرهنگی یا یک دســـته ویژگی‌های فرهنگی که بر دیگر منابع معنا برتری دارند تعریف می‌شود» (هیتس، ۷: ۱۳۷۷)

ـ هویّت موجب می‌شـــود که فرد یا گروه جایگاهی در جهان اجتماعی بیابد و بدان احســـاس تعلّق نماید احســـاس تعلّق به ویژه در مورد هویّت جمعی معنادار تر است. از کارکردهای مهّم هویّت این است که موجب احترام و عزّت نفس اعضای خود می‌شود. بدین ترتیب که فردی که در جهان اجتماعی در موقعیت مناسب قرار داشته باشد به نوبه خـــود از عزّت نفس برخوردار گردیده و مورد احتـــرام دیگران نیز قرار می‌گیرد، از این منظر است که وجود «دیگران» در فرآیند هویّت‌یابی موضوعیت می‌یابد، چون نیاز است که «دیگران» نیز فرد یا گروه را به طور احترام آمیز به رسمیت بشناسد.

ـ هویت فرهنگی ایرانیان:

تاریخ سرزمین من ایران از گذشته دور تا به حال همواره درگیر چالش‌های متعدد با سایر اقوام، فرهنگ‌ها و تمدن‌ها بوده است«از ورود یونانیان به ایران در عصر باستان تـــا حمله ویرانگر مغول به ایران و هم چنین چالش‌ها و معضلاتی که تاریخ معاصر ما

از مواجهه ایرانیان با اســتعمار غرب در دویست ســال گذشته به خاطر می‌آورد، همه و همه نمونه‌هایی از مصایب و مشــکلات مردم ایــران زمین در صحنه تاریخ با اقوام، فرهنگ‌ها و تمدن‌های بیگانه بوده است که در بر گیرنده درس‌ها و عبرت‌های فراوانی برای ایران حال و آینده است.» (صفا، ۱۳۸۰: ۲۱۸)

به هر حال جای خوش وقتی است که نام ایران و منزلت والای فرهنگ دیرینه آن همواره سر دفتر آثار تحقیقی دانشمندان و محور کار پژوهندگان تاریخ و ادب فارسی و تمدّن جهانی بوده است.

ـ ایجاد ارتباط با دیگر کشورها در عهد صفوی:

دوره صفویه، دوره افزایش روابط ایران و اروپا به شــمار می‌آید؛ زیرا در آن زمان دولت‌هــای اروپایــی گرفتار حملات عثمانی‌ها بودند و ایــن دولت برای آنان خطری بزرگ محسوب می‌شد.

ارتباط گســترده صفویان با کشورهای دیگر به بسیاری تحوّلات چشمگیری منجر شــد که از مهمترین آن‌ها اســتفاده از مهارت‌ها و تکنیک‌های آنــان در امور نظامی و سپاهی بود.

به دنبال گسترش روابط تجاری و سیاسی ایران با سایر کشورها و برقراری امنیت، سیّاحان فراوانی به ایران سفر کردند و ماحصل این سفرها خلق سفرنامه‌های ارزشمند چون سفرنامه تاورنیه، شاردن، کمپفر و غیره شد.

ـ گذری بر زندگی‌نامه شوالیه شاردن فرانسوی:

«شــاردن در ســال ۱۶۲۳ میلادی ـ ۱۰۰۲ خورشــیدی ـ در پاریس به دنیا آمد. در بیســت دو ســالگی به نمایندگی پدرش برای رسیدگی به امور تجاری وی، راهی هند

شـــد و به هنگام مراجعت از آن سرزمین، از راه خلیج فارس به اصفهان آمد و در سال ۱۶۷۰ میلادی برابر ۱۰۴۹ خورشیدی به پاریس بازگشت. او پس از سپری شدن قریب پانزده ماه، بار دیگر از راه قفقاز به ایران مراجعت کرد.

شوالیه شاردن در دوّمین سفرش به ایران پس از گذشتن از قفقاز، تبریز، میانه، قم و کاشان به اصفهان رسید و از مقربّان درباره شاه عباس دوّم شد و به سمت «تاجرباشی» منتصب گردید.

این جهانگرد اروپایی با توجّه به این که زبان فارســی را می‌دانست، در طّی اقامت طولانی خود با درباریان و بزرگان و سفیران کشورهای بیگانه مقیم ایران و نمایندگان کمپانی‌های اروپایی آشنا و دوست شد.

وی شــرح احوال و کارهای شــاه عبّاس ثانی و جانشــین شاه سلیمان و بد و نیک اعمال و نیّات درباریان بزرگان را به تفصیل تمام نوشــت و با علاقه و دقت بســیار به نگارش ســابقه تمدّن، مذهب، اخلاق، آداب و رســوم ایرانیان و دقایق اوضاع تاریخی و جغرافیایی ایران پرداخت و چون به خط و زبان فارســی آشــنا بود در تنظیم مطالب ســیاحت‌نامه‌اش از متون بســیار و کتب خطّی اســتفاده کرد و این یکــی از امتیازات برجسته سیاحتنامهٔ اوست.

شاردن در سراسر سفرنامه خود که در چند جلد به چاپ رسیده است، برداشت و ایده خود را در رویارویی با بعضی مســایل و رویدادهایی که در بین مردم مورد توجه بودنــد عنــوان می‌کند و همــه آن عوامل را تحت تاثیر محیط زندگی و زیســت مردم می‌داند که معقول‌تر و مســاعدتر از ســرزمین اروپاییان اســت. او معتقد است شرایط مختلف آب و هوایی در روحیه و افکار و اعمال اشخاص تاثیر گذار است.

شــاردن نه روان شناس و جامعه شــناس بود، نه فیلسوف و حکیم؛ امّا قلمی شیوا و شــیرین و ســحر آفرین داشت و همین عامل موجب توجّه بسیاری از بزرگان و سر

آمدان دانش به سیاحت‌نامه او شد چنان که منتسکیو پیش از آن که به پاریس سفر کند، سراسر سیاحت‌نامه او را به دقّت خواند و ولتر نیز به آن توجّه خاص داشت و به همین دلیل در فاصله بین سال‌های ۱۶۸۶ تا ۱۸۱۱ میلادی این سفر نامه چند بار به زبان فرانسوی چاپ و به زبان‌های دیگر نیز برگردانده شده است.

شاردن در سال ۱۶۸۱ میلادی ـ ۱۰۶۰ خورشیدی ـ به حضور شارل دوم، پادشاه انگلستان، بار یافت و به لقب شوالیه سرافراز شد و سرانجام به سال ۱۷۱۳ میلادی ـ ۱۰۹۲ خورشیدی ـ در گذشت.» (شاردن، ۱۳۷۴، ج۱: ۱۱ـ۱۵)

ـ انگیزه‌ها و دلیل‌های سفر شاردن به ایران:

شاردن در مورد علت‌های سفر خود به ایران چنین می‌نویسند:

«به این نیّت این سفر را آغاز نهادم که هم اطلّاعات دقیق و بیشتری از چگونگی زبان، آداب و رسوم، مذهب، هنر، بازرگانی و تاریخ مشرق زمین تحصیل کنم و هم به کار تجارت خود رونق بدهم.» (شاردن، ۱۳۷۴، ج۱: ۱۷)

او به عنوان یک جواهر ساز و تاجر، زندگی پر تحّرکی داشت و از سوی شاه عبّاس دوّم به وی مقام بازرگانی سلطنتی داده شده است. شاردن بر علوم و دانش‌های زمان خویش احاطه داشت، در تحقیقاتش کوشا بود و به عنوان یک پروتستان فرانسوی دارای عقیده مذهبی پا برجا و سرشتی نیرومند بود.

تجارت شاردن در ایران قسمت مهم و برجسته زندگی‌اش را تشکیل می‌دهد که سفرهایی به ایران و به سایر نقاط مشرق زمین حاصل و میراث آن دوره است.

شاردن مدّعی بود که اشتیاق به مسافرت وی را به آسیا کشانید و آرزوی تهیّه گزارش دقیق از اوضاع ایران او را وادار کرد که حتی الامکان به مطالعه کامل مسایل ایران بپردازد.

او می‌نویسد:

«علاقه وافری که به شـــناخت ایران و تهیّه گزارش موثّق درباره آن داشـــتم مرا وادار کرد تمام اوقاتم را به طور مستمر به فراگیری زبان فارسی بگذرانم تا از این طریق بتوانم به مطالعه عادات و آداب و رسوم مردم این سرزمین بپردازم.....» (شاردن، ۱۳۷۴: ۲۳)

ـ نگاهی به زندگی نامه ژان باتیست تاورنیه:

تاورنیـــه یکی از بزرگ‌ترین ســـیّاحان قرن هفدهم میلادی اســـت و جایگاه او در شناســـاندن ایران به بیگانگان و به خصوص فرانسویان، بسیار ارزشمند است. حقیقت بینی و موشکافی او به طوری که در جای جای سفرنامه‌اش به چشم میخورد، خواننده را به تحسین وا می‌دارد.

پدر او گابریل، جغرافی دان و نقشـــه کش معروفی بود که به علت فشـــار تعصبات مذهبی، که در هلند وجود داشـــت ناچار با برادرانش به پاریس مهاجرت کرد و در آن جا ازدواج نمود و دارای ۴ فرزند شد که دومین پسر به نام ژان باتیست نویسنده مورد نظر ماست که در سال ۱۶۵۵ میلادی به دنیا آمد.

تاورنیه در شـــش سفر طولانی که به ایران آمده، با نظری دقیق نسبت به همه امور، از بزرگتریـــن مســـائل تا کوچک‌تریـــن آن‌ها توجه کرده و با صراحـــت و صداقت در سفرنامه‌اش آورده است.

«او بر خلاف بســـیاری از تارخ نویســـان که عمدتا به جنگ‌ها و جدال‌ها و شاهان می‌پردازند، عمیقا به جامعه ایران عهد صفویه و عادات و رســـوم و افکار و عقاید آنان توجه کرده است» (جوادی، ۱۳۵۱: ۱۳۹)

تاورنیه در سفرنامه خود روحیه و مراسم و آداب ملل مختلف، ادیان و مراسم خاص هر یک، ازدواج و اعمال کفن و دفن، اعیاد و سوگواری‌های ملی و مذهبی، طرز آموزش

و پرورش، اخلاق و طرز رفتار طبقات مختلف را به طور گسترده نشان می‌دهد.

سراسر زندگی تاورنیه در حادثه و سختی و رنج و سفر گذشت، ولی از مجموع این حوادث یادگاری به جا نهاد که راهنمای آیندگان در تحقیق و تتبع و تاریخ مشرق و به خصوص ایران گردید.

ـ بازتاب فرهنگ و آداب ایرانیان در سفرنامه‌های شاردن و تاورنیه:

برای تحلیل بهتر این بازتاب، فرهنگ، آداب و رسوم ایرانیان را به دو دسته کلّی مردم و دربار تقسیم می‌کنیم و در هر مورد فرهنگ خاصّ موجود در آن گروه را با توجه به گزارش‌های سیاحان مزبور مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱) فرهنگ و آداب دربار:

ـ القاب و عناوین شاه صفوی:

«تاریخ عناوین و القاب رسمی همچون یک نهاد اجتماعی به سه دوره متمایز تقسیم می‌شود:

اول: پیدایش و رشد: از دوران آل بویه تا دوره سلجوقی

دوم: رکورد نسبی؛ از دوره ایلخانان تا عهد صفوی

سوم: تجدید حیاب؛ گسترش فوق العاده و افول دوره قاجاریه.» (جوادی، ۱۳۵۱: ۷۴)

شاهان صفوی بر خلاف سلسله‌های پیشین چندان عناوین افتخار آمیز شخصی به خود نمی‌گرفتند؛ امّا به رسم عادات خود بر اطلاق نام«کلب آستان علی» به اولاد و فرزندان شیخ صفی اصرار می‌ورزیدند.

در سراسر عصر ایلخانان، تیموریان و صفویان رسم بر این بود که در مراسلات و مکاتبات و ارتباطات پادشاهان و صاحب منصبان عالیرتبه، عناوین، القاب و صور

خطابی مناسب به کار گرفته شود.

لقب در ایران پیشـــینه دور و درازی دارد؛ می‌توان تا دوره هخامنشـــیان و ساسانیان پیش رفت و از اردشیر دراز دست و یزد گرد و خسرو انوشیروان یاد کرد.

در دوره اســـلامی القاب رواج بیشـــتر یافت. خواجه نظام الملک توسی، بزرگترین دیوان سالار ایران پیش از اسلام می‌گفت:

«غرض لقب بیشـــتر آن اســـت که مرد را بدان لقب بشناسند. به مثل در مجلسی یا مجمعی هر کس نشســـته باشـــند و از آن جمله ده تن محمّد نام باشند. یکی آواز دهد که‌ای محمد!هر ده محمد را لبیک باید گفت.» (توسی، ۱۳۴۷: ۲۶۵)

بدین ترتیب لقب چیزی شبیه نام خانوادگی بود؛ اما شاید فراتر از آن، برای بزرگان وجه تمایز و برتری هم بود.

خواجه نظام الملک عقیده داشت: «از ناموس‌های مملکت یکی نگاه داشتن لقب و مرتبت و اندازه هر کس است.» (همان: ۳۰۱)

گاهـــی لقب گرفتن برای صاحـــب آن امتیازهای دیگر هم می‌آورد؛ همچون گرفتن نشان و حمایل مخصوص.

پس از مشـــروطه روشنفکران کوشیدند بی ارزشی و بلکه مسخرگی القاب را نشان دهند. این تلاش‌ها زمینه را برای پایان دادن اعطای القاب از ســـوی دولت آماده کرد و در نتیجه مجلس شورای ملی در سال ۱۳۰۴، قانون«الغای القاب و مناصب مخصوص، نظام و القاب کشوری را تصویب کرد.» (جوادی، ۱۳۵۱: ۱۶۱)

شـــاردن درباره چگونگی اخذ القاب و عناوین در دوره صفوی این چنین گزارش می‌دهد.

«شاه عنوان معمولی شهریاران ایران می‌باشد و معنی آن تقسیم کردن، جدا ساختن و بخش کردن اســـت و این شامخ‌ترین و برجســـته‌ترین و عالی‌ترین عنوانی است که

مردم آسیا به کسی می‌دهند و همطراز لقب امپراتور در زبان‌های اروپاییان است؛ همچنین ایرانیان پادشاه خود را به لقب سلطان و خان هم می‌خوانند؛ در روزگاران گذشته «خان» عنوان و لقب امیران و سرکردگان و پادشاهان تاتارستان بوده است که مسلمانان آنان را «ختایی» می‌خوانند و خاقان نیز می‌گویند؛ اما سلطان لقب جاه طلبان و بزرگان می‌باشد.» (شاردن، ۱۳۷۴، ج۳: ۱۳۰۶)

در جای دیگر به تفاوت القاب و عناوینی که شاه ایران در فرامین و نامه‌ها به کار می‌برده، با عناوینی که خود مردم استفاده می‌کردند اشاره می‌کند:

«القاب و عناوینی که شاه ایران در فرامین و احکام خویش به کار می‌برد، عبارتند از: سلیمان، پادشاه توانمند، جهاندار، پادشاه دلیر، خلف شیخ صفی، موسوی حسینی. امّا عناوین و القابی که رعایای شاه ایران به وی نسبت می‌دهند، جز این‌هاست» (همان: ۱۳۰۷)

یکی از برجسته‌ترین القاب در این دوره «ولی نعمت» است و به معنی نماینده تام الاختیار خدا و پیغمبر در تقسیم مال دنیا بین مردم است. شاردن در مورد لقب «ولی نعمت» بدین شرح می‌پردازد:

ایرانیان به منظور بیان جلال و شکوهمندی پادشاه خود، فضایل و محاسن و مناقبی را به وی نسبت می‌دهند؛ لقبی که غالبا پادشاه را بدان می‌ستایند «ولی نعمت» است؛ یعنی: کسی که خدای بزرگ مواهب و نعمت‌های بی کران خود را به وسیله او به مردمان تقسیم می‌کند.» (شاردن، ۱۳۷۴، ج۳: ۱۳۰۸)

شاردن در ادامه به چگونگی اخذ لقب توسط مردم و شاه اشاره می‌کند:

«هر یک از ایرانیان می‌تواند بزرگ‌ترین القاب را برای خود انتخاب کند و به آخر اسمش بیفزاید؛ امّا فقط شاه مختار است عناوین برجسته را پیش از اسم خود در آورد و یکی از وجوه امتیاز شاه و رعیّت همین است.» (شاردن، ۱۳۷۴، ج۱: ۳۷۱)

با توجه به گزارش شـــاردن همه کس می‌تواند به عنوان مثال خود را صفی سلطان، عباس خان، ســـلیمان شاه بخواند؛ ولی مجاز نیست خود را سلطان صفی، خان عباس، شاه سلیمان خطاب کند.

تاورنیه نیز در بخشـــی از ســـفر نامه خود به لقب شـــاه عباس و دلیل اخذ این لقب اشاره می‌کند:

«شـــاه عبّاس اول به واســـطه شجاعت و رفتار نیک خود، مســـتحق لقب کبیر شد» (تاورنیه، ۱۳۶۳، ج۵: ۴۹۷)

در سفر نامه تاورنیه مطلب دیگری که درباره القاب و عناوین شاهان صفوی باشد یافت نشد.

ـ ویژگی پادشاهان صفوی:

حقوق و اختیارات فوق‌العاده و بی نظیر پادشـــاهان ایران، اغلب در خور استعدادها و شـــخصیت ایشان بوده است؛ زیرا هرگاه شـــاه صفی را که به ستمگری و خونریزی راغب بود، از جمله ســـلاطین صفوی مســـتثنی کنیم، می‌بینیم که شاهان این سلسله با داشتن امتیازاتی ذاتی و خارق العاده انظار را به خود جلب می‌کرده‌اند.

تاورنیه در مورد پادشاهان ایرانی و تشریفاتی که قائلند بدین گونه گزارش می‌دهد.

«در تمام دنیا هیچ پادشاهی مستقل تر از پادشاه ایران نیست» (تاورنیه، ۱۳۶۳، ج۵: ۵۶۹)

«پادشاهان ایران در موقع تشریفات، بسیار دقیق هستند و می‌خواهند هر چیزی در نظر دارای جلوه و اهمیّت باشـــد، و الّا حمل به تحقیر و توهین می‌کنند و همانطور به تحقیر می‌پذیرند.» (همان، ج۲: ۲۰۰)

شاردن اشاره‌ای به ویژگی‌های پادشاهان صفوی نکرده است.

ـ نامه‌های پادشاه:

نامه‌نگاری و شـــیوه و شـــکل آن متأثر از احوال و جریان‌های اجتماعی، سیاسی و تاریخی اســـت. نخســـتین‌نامه‌ها به فارسی که به دست ما رســـیده است از سده چهارم هجری است.

«در دوره صفـــوی اطنـــاب و عبارت پردازی و تصنع و ترصّع در فرامین و مکاتیب دیوانی چنان فراوان اســـت که فهم موضوع و متکلف این نوشته‌ها را به نهایت دشوار می‌ســـازد. به ویژه آن جا که ســـخن درباره پادشاهان است شیوه‌ای متکلّف به کار رفته اســـت؛ چنان که بخشی طویل از نامه اغلب تشبیب بدون مطلب یعنی عبارت پردازی محض است.» (بهار، ج۳، ۱۳۷۵: ۲۶۶)

نامه نگاری از گونه‌های مهّم ادبیات است که در دوره صفوی شکوه و رونقی تازه می‌یابد.

«طغرا: نوعی از خوشنویســـی پیچیده اســـت که به وسیله آن لقب‌ها و نام سلطان یا امیر را بر ســـر فرمان او می‌نوشتند؛ مانند السلطان الاعظم الاعدل جلال الدین اکبر شاه غازی این خط خاص به عنوان امضا سلطان‌ها به کار می‌رفته است. کار نگاشتن طغرا بیشـــتر منصب و شغلی خاص بوده بیرون از منصب و شغل کاتب و او را طغرا نویس و گاه طغرایی می‌گفتند.» (دهخدا)

معمـــولا در نامه‌ها نام شـــاه و خدا و پیامبـــر به درجه اهمیت و اعتبار به شـــیوه‌ها و رنگ‌های متفاوتی نگاشـــته می‌شـــد؛ شاردن در مورد طرز نوشـــتن نامه‌های شاهان، فرمان‌ها و اعتبارنامه‌ها و نقش طغرا بدین گونه شرح می‌دهد:

«در تمام فرمان‌ها و نامه‌های پادشاه و اعتبارنامه‌ها و گذرنامه‌ها که به نام خدا آغاز می‌شود، نام خدا را با آب طلا می‌نویسند، اگر اسم پیامبر (ص) یا امام (ع) در میان آید با رنگ آبی و نام شـــاه را با رنگ ســـرخ می‌نویسند؛ امّا اگر در مکتوبی نام خدا و اسم ائمه درج شده باشد، نام پادشاه را با آب طلا می‌نویسند، هم چنین اگر پادشاه بلافاصله

بعد از نام خدا بیاید هر دو نام را با آب طلا می‌نگارند.» (شاردن، ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۶۲)

نحوه خط و جنس هر یک قلم و رنگ‌ها مختلف آن نیز از جمله مقررات نامه‌نگاری درباری بوده که شاردن نیز بدان توجه داشته و از آن غافل نشده است.

«منشـــیان، فرمان‌های شـــاه را با خطّ ریز و ظریف چنان که با مرکّب می‌نویسند با آب طـــلا می‌نگارند. برای تهیّه آب طلا، ورقه‌های بســـیار نازک طلا را محکم و مدّت زیاد روی سنگ مرمر می‌سایند، سپس با یک قلم موی ظریف گرد طلا را جمع آوری می‌کنند و همانند مرکب از آن استفاده می‌کنند...» (همان)

با مطالعه‌ای که در ســـفرنامه تاورنیه به عمل آمد، خبر و گزارش در این باره دیده نشـــد و تاورنیه در مورد نحوه مکاتبات و نامه نگاری شـــاهان مطلبی در ســـفرنامه‌اش درج نکرده است.

ـ غلام شاه:

از دیرباز در دربار پادشـــاهان ایرانی بردگان و غلامان در کارهای مختلف به ویژه در امور خانگی مورد اســـتفاده قرار می‌گرفتنـــد. در میان بردگان، خواجه‌ها مخصوص و متنفذ بودند ؛ آنها اغلب پوســـتی تیره داشتند؛ امّا خواجه سفید پوست هم دیده شده اســـت. رئیس خواجه‌ها (خواجه باشی) سمت ریش سفیدی حرم را عهده دار بود. به گفته بسیاری از سفرنامه نویسان اکثر خواجه‌های تیره پوست، هندی و بیشتر آن‌ها اهل مالابار و بنگال بودند و رنگ پوستشان از رنگ پوست سیاهان آفریقایی روشن تر بود.

«در اواخر قرن دهم، یکصد «غلام» گرجی را انتخاب و شایســـته‌ترین ایشـــان را به ریاســـت آنها (یوز باشـــی) منصوب کردند. از آن پس قدرت میان خواجه‌های ســـفید پوســـت و ســـیاه پوست تقسیم شد. شاه تنها کســـی بود که حقّ مالکیت خواجه سفید پوست را داشت.

خواجه‌ها بر اساس سن (معمولا تا ۱۶ سال) و میزان تحصیلات به قیمتی گزاف به فروش می‌رسیدند. با این حال شاه عباس دوم حدود ۳ هزار خواجه داشت. غلامان به سبب معاشرت با شاه و امکان دسترسی به او دارای نفوذ و احترام بسیار بودند و بسیاری از آنان به مقامات عالی رسیدند. هنگام مرگ شاه عباس اول، از ۹۲ امیر قدرتمند او، ۲۲ تن از غلامان او بودند و بسیاری از غلامان نیز به حکومت ولایات بسیار مهم رسیدند.» (نوروزی، ۱۳۷۹: ۲۱۴)

شاردن نیز در گزارش خود به قدرت و نیک بختی این غلامان اشاره کرده است:

غلام شاه گر چه به معنی برده و بنده شاه می‌باشد، امّا مفهوم واقعی‌اش آن نیست که مانند بندگان دیگر آزاد نمی‌باشد، بلکه بندگان شاهآن گروه نیک بختانند که از گاه نوباوگی برای خدمتگزاری به شاه تربیت می‌شوند و پس از این که نیکو بار آمدند در دربار به انجام دادن برخی وظایف خطیر گمارده می‌شوند. غلام‌های شاهی را در مقام مقایســه می‌توان با نجیب زادگانی که در دربار فرانسه متعّهد بعصی امور هستند، برابر شمرد» (شاردن، ۱۳۷۴، ج۱: ۴۲۱)

تاورنیه نیز در گزارش کوتاهی به ریاست این نوکران و غلامان اشاره دارد«در ایران، هر صنفی، رییسی دارد که نوکر شاه است» (تاورنیه، ۱۳۶۳، ج۴: ۴۵۷)

ـ درآمدهای شاه:

«در دوران سلطنت پادشاهان صفوی تمام در آمد و عواید کشور در اختیار شخص شاه و تمام مخارج نیز به فرمان او صورت می‌گرفت. خزانه دولت و آنچه از مالیات‌های گوناگون و عواید مســتقیم و در آمدهای رســمی و اتفاقی به خزانه داخل می‌شــد، به شخص شاه تعلق داشت و میان عواید دولت و سلطنت امتیاز و تفاوتی نبود.» (فلسفی، ۱۳۶۴: ۱۱۹۱)

شـــاه از راه‌هـــای گوناگونی مانند قلمرو اســـتان ها، مالیات ارضـــی، حقوق اربابی، صدور محصول ابریشم ایران، جزیه، حقوق راهداری و غیره کسب در آمد می‌کرد.

شاردن و تاورنیه در مورد در آمد شاه به ذکر مطالبی پرداخته‌اند ولی وجه اشتراکی در این زمینه ندارند. در مورد در آمد شـــاه، شاردن به حقوق گمرکی اشاره کرده است ولی تاورنیه در این مورد نظری نداده است.

تاورنیه در مورد در آمدهای شاه این گونه می‌نویسد:

«شاه از کاروانســـراها و بازارهایی که ساخته است عایدات زیادی حاصل می‌کند و این عایدات برای مخارج مطبخ و مصارف معمولی خانه شـــاه تخصیص داده شده اســـت شـــاید عایدات کاروانســـراها و بازارها و باغات و املاک شخصی شاه کفایت مخـــارج مطبـــخ او را نکنند امّا حـــکّام ولایت هر یک به نوبه مصـــارف هفتگی او را کمـــک می‌کنند، به طوری که بـــرای این مخارج به هیچ وجه پولـــی از خزانه بیرون نمی‌آیـــد.» (تاورنیـــه، ۱۳۶۳، ج۴: ۳۹۰۰ـ۳۸۹)

شاردن دو منبع اصلی در آمدهای شاه را اراضی خالصه و زمین‌های مزروعه می‌داند:

«درآمدهای پادشاه از دو منبع اصلی حاصل می‌شود؛ از اراضی خالصه و زمین‌های مزروعی دولتی.» (شاردن، ۱۳۷۴، ج۳: ۱۲۴۶)

وی همچنین حقوق اربابی و محصولات مختلف گله‌های عظیم و معادن و غیره را منبع در آمد شاه ذکر کرده است:

«در آمد املاک خالصه و همه آن اراضی متعلق به شاه می‌باشد. قسمتی از درآمدهای شاه از محل حقوق اربابی تامین می‌شود که یکی از منابع آن عوارضی است که از اغنام و احشـــام عاید خزانه می‌شـــود. یک هفتم محصولات مختلف گله‌های عظیم متعلق به پادشاه است یک سوم در آمد محصول ابریشم و پنبه سراسر کشور همچین کلیه معادن فلزات و احجار کریمه و صید مروارید، متعلق به پادشاه است و....» (همان: ۱۲۴۷)

نمونه‌های یاد شده نشانگر آن است که شاردن با دقت نظر بیشتر نسبت به تاورنیهبه این قضیه توجه داشــته و جزئیات از چشــم او دور نمانده و گزارشات او مفصل تر از گزارش تاورنیه است.

ـ فرّو شکوه دربار صفوی:

بسیاری از ســیّاحان اروپایی هنگام ورود به دربار ایران با تشریفات خاصی روبرو می‌شــدند که هر کدام برداشــت خود را از آن به شیوه‌ای بیان کرده‌اند. میزان احترامی که به فرستاده می‌شد به جایگاه آن شخص نزد شاه بستگی داشت. هدایایی که سفراو نمایندگان دولت‌های اروپایی به نزد شاه می‌آوردند همراه با مراسم خاصّی و با شکوه هر چه تمام به شاه تقدیم می‌شد.

به گفته بسیاری از سیاحان در دربار شاهان صفوی از حیواناتی که به غایت تمیز و تیمار شده‌اند، مانند فیل و کرگدن، ببر و اسب‌هایی که با طلا و جواهر آراسته شده‌اند، از کوزه‌های بســیار بزرگ و بشــقاب‌هایی که از طلا و نقره ســاخته شده و سربازانی که با لباس زربفت رژه می‌روند هیچ کم و کاســتی در میان نیســت مرمرهای قیمتی، حوض‌ها، فواره ها، فرش‌های قیمتی، دیوارهای طلا، تاج پر شــکوه شــاه، ســازها و آوازهای ایرانی، غذاها و تنقلّاتی که چون کوه روی هم انباشته شده است؛ همه و همه نشان از تجملات و شکوه دربار ایرانی دارد.

شاردن تجّمل و شکوه دربار را در رابطه با پذیرش سفیران کشورهای خارجه این گونه شرح می‌دهد:

«شــکوه و تجّمل دربار سلطنت و جلال و جلوه خدمتگزارش به خصوص در سه مورد بیشتر نمایان می‌شود:

ترتیب برگزاری جشــن‌ها، سفرهای شاه، آیین پذیرایی از سفیران کشورهای بیگانه

جشـــن‌های بزرگ و مهم شاه معمولا در تالارهای وسیع چند اشکوبه برگزار می‌شود.» (شاردن، جلد۳، ۱۳۷۴: ۱۲۸۶)

تاورنیه به شکوه دربار ایرانی در عهد صفوی اشارات مستقیمی نداشته است.

ـ احترام به شاه:

توصیف جایگاه شاه ایران به عنوان شخص اوّل دربار صفوی و قدرت او از موارد قابل ذکر در سفرنامه‌های صفویه است. شاه ایران جایگاه مقدس در نزد مردم داشت و بسیار مورد احترام بود و سیّاحان و سفیران نیز به این موضوع اشاره کرده‌اند.

شاه به عنوان رأس نظام سیاسی ایران در دوره صفوی از جایگاه و اهمیت برجسته‌ای برخوردار اســـت شاهان صفوی از طریق منصوب کردن خود به امامان شیعه، و معرفی خـــود به عنـــوان نایب امام زمـــان و همچنین مقام مریدی و مرادی برای خود کســـب مشروعیت می‌کردند.

شاردن نیز در سفرنامه خود به این مسأله ـ جانشینی امام ـ اشاره کرده می‌نویسد:

«ایرانی‌ها می‌پنداشتند که شاه آن‌ها به عنوان جانشین و خلیفه امام، واجد نیروهای ماورایی و از جمله دارای قدرت شفای بیماران است...» (شاردن، ج۳، ۱۳۷۴: ۱۳۰۲)

تاورنیـــه به نحوه برخورد و مشـــکل احترام ایرانیان نســـبت به شـــاه توجه داشـــته می‌نویسد:

«ایرانیان وقتی به شـــاه می‌رســـیدند، پای شاه را می‌بوسیدند و پیشانی خود را به آن می‌ســـاییدند و ایـــن عمل را ۳ بـــار تکرار می‌کردند و بعد از چند بار دور شـــاه طواف می‌کردند و معتقد بودند هر کس این کار را انجام دهد خود را سپر بلاهایی می‌کند که امکان دارد سر شاه بیاید.» (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۶۵۴)

ـ مشاغل دربار:

فن، صنعت، پیشه و هنر و به طور کلّی کسب و کار، طیّ قرون متمادی رکن اصلی و عمده زندگی اجتماعی در ایران بوده است. اگر چه هیچ تحقیق و تألیفی که به طور مستقیم به انواع مشاغل جامعه روزگار صفوی پرداخته باشد وجود ندارد، امّا به طور غیر مستقیم و از لابلای منابع تاریخی و سفرنامه‌ها می‌توان تا حدّی به نوع و تقسیمات مشاغل آن دوره پی برد.

مشاغل به دو دسته درباری و عمومی تقسیم می‌شود که در این تحقیق به چند شغل درباری و بازتاب آن در سفرنامه‌ها اشاره می‌کنیم.

ـ صدر اعظم:

در میان سفرنامه نویسان تنها شاردن در مورد صدر اعظم و وظایف وی توضیح داده می‌نویسد:

«صدراعظم در کلیّه صورت حساب‌هایی که نمایندگان شاه و دیگر مأموران ذی صلاح برای مطالعه ناظر و ثبت در دفاتر مربوطه ارسال می‌دارند، نظارت می‌کند، تا مبادا ناظر با اختیارات و قدرت و نفوذی که دارد به بهانه احقاق حقوق شاه بر مردم بی پناه بیداد کند.» (شاردن، ج۳، ۱۳۷۴: ۱۲۱۵)

ـ وزیر:

تنها تاورنیه منصب وزیر و وظایفی را شرح داده می‌نویسد:

«املاک سلطنتی به دست پیشکاران شاه، که وزیر نامیده می‌شوند اداره می‌گردد، این پیشکاران سلطنتی بالاترین اختیارات اقتصادی و سیاسی مربوط به ناحیه تحت اداره خود را دارا هستند. وظیفه اصلی آن‌ها این است که مالیات غلات را بگیرند

مخارج این کار را تعیین کنند و سهم موظف سالانه را به دفتر خانه توزیعه تحویل دهند.» (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۱۱۱)

۲) فرهنگ، آداب و اخلاق مردم در عصر صفوی:

مهم‌ترین ویژگی سفرنامه‌ها به عنوان یکی از منابع پژوهشی، بیان آداب و عادات و به طور کلی اوضاع اجتماعی و فردی یک کشور استو از آنجا که نویسندگان سفرنامه‌ها اکثرا از مناطق غیر بومی هستند، ذکر جزئیات آن منطقه عاری از هرگونه حبّ و بغض است؛ البته لازم به ذکر است گاه در گزارش‌های آنان خبرهای اغراق شده و یا دور از واقعیت نیز دیده می‌شود. آنچه مدنظر است بیان ویژگی‌ها و صفات ایرانیان ـ به طور عام ـ به شکل ریزبینانه در این سفرنامه‌هاست؛ به طوری که شاید ایرانیان خود هیچگاه به این صفات پی نبرده‌اند.

سیّاحان زیادی همچون شاردن، دلاواله، تاورنیه و چند تن دیگر به خوبی اخلاق و طبیعت رفتاری ایرانیان را به تصویر کشیده‌اند.

شاردن در جلد چهارم سفرنامه خود را به اخلاق ایرانی‌ها اختصاص داده و در جایی چنین می‌نویسد:

«فکر ایرانیان به مانند جسمشان لطیف و عالی است ایرانی‌ها دارای تفکّری زنده و سریع و ثمر بخشی می‌باشند؛ استعداد وافری به علوم و هنرهای زیبا و صنایع فنی دارند و نیز اشتیاق بسیاری به اسلحه دارند. دارای طبیعت نرم و سازگاری هستند؛ مهربان، نجیب، معقول و بسیار مؤدب‌اند.» (شاردن، ۱۳۷۵، ج۴: ۱۴)

او همچنین به رفتار توام با انسانیت ایرانیان در مقابل بیگانگان اشاره می‌کند:

«از پسندیده‌ترین صفات ایرانیان، انسانیت و عطوفت آن‌ها نسبت به بیگانگان است؛ استقبال گرم از خارجیان، حمایت و صیانت آنان و تساهل حتّی نسبت به مذهب

کاذب در نظر ایشان این همه از خصوصیات ممتاز ایرانیان است.» (همان)

در کنـــار بیان فضایل و خوبی‌های ایرانیان، ســیّاحان از بیان ذمایم آن‌ها خودداری نکرده اند؛ شـــاردن در باب ذمایم ایرانیان می‌نویســـد: «ایرانیان خراج‌ترین مردم جهان اند؛ فکر فردای خود نیســتند، هر قدر پول دستشان برسد قادر به نگهداری آن نیستند و همه را اندک مدّتی خرج می‌کنند.» (شاردن، ۱۳۷۴، جلد۴: ۱۴۵)

تاورنیـــه نیـــز در کتاب خود به تملّق گویی و ظاهر ســـازی و جلب احترام ایرانیان اشاره می‌کند:

«ایرانیان طبیعاً متملّق و صاحب کتمان هســـتند و تمام مسایل را برای جلب احترام به کار می‌برند زیرا حرص فراوانی به احترام دارند. همین طور به دادن و گرفتن هدیه و تعارف، مخصوصا بزرگان خیلی مایلند.» (تاورنیه، ۱۳۶۳، ۶۱۷)

علاوه بر موارد یاد شـــده برخی عادات و رفتار و رســـوم عامه ایرانیان هست که با توجه به دیدگاه بزرگان و دو سیّاح مورد نظر به آن‌ها می‌پردازیم:

ـ مسافرت و تفریحات:

«پدیده گردشـــگری ریشـــه در حرکـــت و جابجایی دارد و تحـــرک بخش لاینفک زندگی انســـان‌ها اســـت از این رو می‌توان گفت که تاریخ صنعت گردشگری شاید به قدمت فعالیت‌های نوع بشر است و فقط اشکال و اهداف آن متفاوت بوده است.

گردشگری بر بنیاد عامل اساسی سفر و جابجایی قرار دارد در نتیجه دگرگونی‌های آن تابع تغییرات مختلفی از قبیل دگرگونی‌های ناشـــی از انگیزه سفر و وسیله حمل و نقل می‌باشد.» (رضوانی، ۱۳۴۹: ۲۷)

ســـفر در سرشت انسان است؛ آدمی چنان آفریده شـــده و چنان هستی یافته است که باید به ســـفر برود در زمینه گردشگری ایران به ویژه از قرن هفدهم میلادی، دوران

حکومت صفویان به عنوان یک کشور مورد توجه جهانگردان قرار گرفته و خود ایرانیان نیز در داخل ایران گرایش زیادی به سفر داشته‌اند.

در رابطه با تفریحات نیز آنگونه که دلاواله ونیزی در سفرنامه خود تأکید دارد شرکت در اعیاد و جشن‌های ملی و مذهبی همه مردم شهر از جمله جوانان را در بر می‌گرفت.

شاردن از «کبوتر بازی» به عنوان یک بازی بسیار مرسوم میان جوانان عصر صفوی نام می‌برد در دوره صفوی می‌توان به بازی‌ها و تفریحاتی چون تخم مرغ بازی، پیچاز، قاب باز، جنگ حیوانات و پرندگان شکاری، شعبده بازی، گرگ بازی، بند بازی، خیمه شب بازی و معرکه‌گیری‌ها اشاره کرد که بخش زیادی از وقت جوانان را به خود اختصاص می‌داد.

شاردن در رابطه با احساس ایرانیان به سفر چنین گزارش می‌دهد:

«ایرانیان گردش و مسافرت را دوست ندارند و این طرز اندیشه به دلیل محیط زیست آن‌ها است که معتدل تر و مساعد تر از سرزمین اروپائیان است.» (شاردن، ۱۳۷۴، ج ۲: ۷۷۳)

البته این نظر شاردن شاید در مورد سفرهای خارج از ایران تا حدودی صدق کند؛ ولی آثار نویسندگان و شاعران همگی سفر دوستی ایرانیان را تایید و تقویت می‌کند.

تاورنیه نیز به نا آگاهی ایرانیان نسبت به گردش و تفریح اشاره می‌کند:

«ایرانیان و تمامی اهالی مشرق زمین از چگونگی گردش و تفریح هیچ اطّلاعی ندارند.» (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۶۲۰)

ـ پوشش ایرانیان:

دوران سلطنت شاه عبّاس اول مقارن با یکی از با شکوه‌ترین سده‌های تاریخ ایران بود که لباس‌های مجلّل خود بیانگر آن است.

«در این دوران مطابق اطلّاعات بدست آمده از منابع مکتوب و سفرنامه‌ها، زنان انواع زیر پوش‌های راهراه یا چهارخانه نازک به تن می‌کردند و پیراهن را با زیرشـــلوارهای ســـاده یا راهراه جذاب که تا به زمین می‌رســـید می‌پوشـــیدند و گاه یقه را با مروارید حاشیه دوزی می‌کردند؛ زنان در بیرون از خانه خود را متقال نازکی می‌پیچند که چشم و صورت آن‌ها پیدا نیســـت آن‌ها جوراب‌های ســـاق بلند ماهوتی رنگ و کفش به پا دارند؛ ولی برخی از زنان جوراب‌های ساق بلند مخملی می‌پوشند.

تمامی زنان و دختران شـــلوار به پا می‌کنند؛ گیســـوان بلند خـــود را که گاه تا کمر و قـــوزک پا می‌رســـد به بافت دوتایی، ســـه تایی و چهار تایـــی می‌پیچند و با موهای مصنوعی که به گیسوان خود می‌بافند آن را آرایش می‌دهند.» (نوروزی، ۱۳۷۹: ۴۱۱)

در زمان صفویه ســـیاحان بسیاری که به ایران سفر کردند وضعیت پوشاک زنان را بـــه تصور کشـــیده‌اند البته آنان بر اثر محدودیت‌های اجتماعـــی به ندرت با زنان ایران برخورد داشـــته اندو از این رو کمتر توانســـته‌اند به طور مســـتقیم نوع لباس و پوشش آنها را بنویســـند؛ اطلاعات آنان بیشـــتر بر مبنای گزارش کسانی هست که با آنان رفت و آمد داشته‌اند.

شاردن درباره پوشاک زنان در این دوره می‌نویسند:

«پوشاک ایرانی قد و قامت را بلندتر از لباس‌های اروپاییان نمودار می‌سازد و ارزان تمام می‌شـــود با وجود این کشوری وجود ندارد که در آن به قدر این سرزمین شکوه و تجّمل ملبوســـات، اعماز مردان و زنان، بیشـــتر باشـــد؛ لباس زنان از بسیاری جهات همانند پوشـــاک مردان است؛ پیراهن را که قمیص می‌خوانند و کلمه شمیز از آن آمده اســـت، از جلو تا ناف باز اســـت؛ بالا پوش‌های بانوان باریک است. بانوان دستکش بر دست نمی‌کنند ؛ دستکش در مشرق زمین مفهومی ندارد؛ آنان با نیم چکمه‌هایی پاهای خود را می‌پوشـــانند و آن یا کاردستی اســـت یا اینکه از منسوجات بسیار گرانبها تهیه

می‌گردد.» (شاردن، ۱۳۷۴: ۱۳۳)

تاورنیه نیز در این خصوص می‌نویسد:

«زنـــان ایرانی لباس‌های جذاب می‌پوشـــند. لباس‌های آن‌هـــا از بالاتنه و پایین تنه مجّزا نیســـت؛ روی هم و یکســـره است و با لباس مردان تفاوتی ندارد. از جلو باز و از ماهیچه پا به پایین تجاوز نمی‌کند. کمرشان را تنگ نمی‌بندند آستینشان به دست و بازو چســـبیده تا پشت دست می‌رسد بلندی شلوار زنان همچون مردان تا پاشنه پا می‌رسد؛ کفش زنان ایرانی با کفش مردان فرقی ندارد و رنگ آن‌ها خصوصا سبز و قرمز و زرد یا بنفش است.» (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۱۲۴)

ـ طریقه نام گذاری کودکان:

ایرانیان نیز مانند ســـایر ملت‌ها و اقوام دارای نام هســـتند و نام، نشان دهنده هویّت هر فرد اســـت. آنان در نام گذاشتن بر روی کودکان خود اعتقادات خاص داشتند و بنا بر معمول زمان قدیم نام خانوادگی نداشتند و به گونه‌ای خاصّ اصل و نسب خود را عنوان می‌کردند؛ شاردن توجّه خود را بر آن آداب معطوف می‌دارد و می‌نویسد:

«مردمان ایران بچّه‌های خود را چند روز پس از تولّد نامگذاری می‌کنند و اســـامی را از نام‌هـــای ائمه و اولیا و اوصیای دین یا بزرگان تاریخ خود یا عناوینی که بیانگر تقوا و فضیلت باشـــد، انتخاب می‌کنند.... امّا نـــام خانوادگی اختصاصی ندارند؛ بعضی افراد نام خود را منسوب به پدر یا پسری که در آینده خواهند داشت می‌کنند؛ بعضی به چند کنیه مأخوذ از نام پدر و پسر شهرت داشتند، گاهی نیز نام خود را از شغلی که به آن شهرت یافته‌اند یا پدرانشان در آن حرفه معروف بوده‌اند می‌گذارند.» (شاردن، ۱۳۷۴، ج۲: ۷۷۸)

تاورنیه نیز نظری همانند شاردن در طریقه نام‌گذاری دارد:

«ایرانیـــان نام خانوادگی ندارنـــد، هر کس را بخواهند صدا کنند، فلان پســـر فلان

می‌گویند، همچنان که میان یهودی‌ها معمول است.» (تاورنیه، ۱۳۶۳، ج۵: ۶۱۵)

ـ جایگاه خرافات میان ایرانی‌ها:

خرافات و توجّه به آن از دیر باز یکی از موضوعات و مسایل مهم در پیش روی انسان‌ها و به خصوص جامعه شناسان بوده است. خرافات از توجّه به اجرام آسمانی و ساعات سعد ونحس برای تاج گذاری تا نقش شاه در شفای بیماران را در بر می‌گرفته است. سیاحان نیز از این مورد غافل نبوده و در لابلای گزارش‌های خود به جهات مختلف آن دیدی انتقادی و گاهی استهز آمیز داشته‌اند.

تاورنیه در سفرنامه خود به خوبی این موضوع را ذکر کرده است:

«ایرانیان عموما به دانستن وقایع آینده بسیار راغب و مقیّد هستند و منجمین را مردمان بزرگی می‌دانند و با آن‌ها در کلیّه امور مشورت می‌کنند. شاه همواره منجمانی همراه دارد که ساعات سعدونحس را به او می‌گویند... ایرانیان در عقاید موهوم و خرافات مثل عثمانی ها، بلکه متعصب ترند... ایرانیان علاج بیماری خود را در آبی که شاه مورد استفاده قرار داده بود می‌دانستند؛ مثلا شاه دست‌های خود را در آبی فرو برده بود، آن را به عنوان دارویی شفابخش می‌دانستند.» (تاورنیه، ۱۳۶۳، ج۵: ۱۰۱۴)

ـ مشاغل:

فن، صنعت، پیشه و هنر و به طور کلّی کسب و کار، طی قرون متمادی رکن اصلی و عمده زندگی اجتماعی در ایران بوده است.

اگر چه هیچ تحقیق و تالیفی که به طور مستقیم به انواع مشاغل جامعه روزگار صفوی پرداخته باشد وجود ندارد، امّا به طور غیر مستقیم و از لابلای منابع تاریخی و سفرنامه‌ها می‌توان تا حدّی به نوع و تقسیمات مشاغل آن دوره پی برد.

مدار اجتماع ایرانی تا چند دهه پیش بر کشاورزی و پیشه وری و صنایع بومی استوار بود. آهنگری، ابریشم فروشی، باغبانی، برزگری، بزازی، بقالی، بنایی، پوستین‌دوزی، حکاکی، خرده‌فروشی، خوشنویسی، خیاطی، شاعری، طبابت، عطاری، کاشی‌کاری، قصابی، مشک فروشی و.... از شاخص‌ترین مشاغل دوره صفوی به شمار می‌آمده است.

از طرفی مبدأ تاریخی مشاغل هنری که می‌توان خواستگاه آن‌ها را اصفهان نامید دوره صفوی است که هنرها و مشاغلی چون قالی بافی، قلمکاری، خاتم سازی، منبت کاری، نمد مالی، گیوه بافی، سفال و سرامیک، ملیله سازی، مینا کاری و سوزن دوزی را شامل می‌شود.

شاردن در سفرنامه خود به شیوه کسب مشاغل در ایران اشاره می‌کند:

«کار و شغل با تقدیم تحفه‌های مناسب به دست می‌آید، یا به عبارتی خریداری می‌شود؛ معمولا مشاغل و مقامات جنبه توارث دارد، اگر پسری در خردسالی جای پدرش را بگیرد در چنین حال پادشاه چند شخص ستوده کار را به سمت قیّم و راهنمای وی می‌گمارد، تا امور مهم از جریان صلاح و ثواب بیرون نشود.» (شاردن، ۱۳۷۴، ج۳: ۱۲۰۹)

تاورنیه در بخشی از کتاب خود به صنعت مسگری اشاره دارد:

«در مسگر خانه، انواع و اقسام لوازم و اسباب مسی ساخته و فراهم می‌شود...» (تاورنیه، ۱۳۶۳، ج۵: ۵۷۶)

در جایی نیز به شغل چاپارها اشاره می‌کند:

«چاپارها، اشخاصی هستند که مراسلات را برای حکام ولایات می‌برند....» (تاورنیه، ۱۳۶۳، ج۵: ۶۱۱)

در حیطه کشاورزی شغلی به نام میرآب وجود داشته که شاردن در سفرنامه خود گزارشی از وظایف او را آورده است:

«میرآب بر همه نهرها و مجاری آب نظارت دارد.به علت خشکسالی که در

ایران حکم فرماســـت میــزان آبی که برای مزارع مورد احتیاج اســـت با تعداد نهرها و رودخانه‌های موجود نسبت معکوس دارد....» (شاردن، ۱۳۷۴، ج۳: ۹۱۳)

در جایی نیز به صنعت ابریشم بافی و هنر نقره کاری اشاره می‌کند:

«منشـــأ و منبع در آمد مردم کاشـــان کارگاه‌های ابریشم بافی و هنر نقره کاری آن‌ها اســـت در هیچ یک از شهرهای ایران به قدر کاشـــان، صنعت مخمل بافی، بافتن تافته، ساتن، پارچه‌های زربفت و گلدار رواج ندارد.» (شاردن، ۱۳۷۴، ج۲: ۵۳۷)

ـ جمع بندی، نتیجه و مقایسه دیدگاه‌های دو سیاح:

با نگاه دقیق به آثار سفرنامه نویسان بزرگ، به تاریخ و نحوه زندگی، طبقات اجتماعی، علوم، هنر، موسیقی، آداب و رسوم و غیره پی می‌بریم و دیدگاه مردم سرزمین‌های دیگر را در مورد فرهنگ و آداب و اخلاق و عادات کشورمان آگاه می‌شویم.

سفرنامه نویسان از دریچه فهم و بینش خود به بسیاری از عادات و عملکردهای ما نگریســـته‌اند و اغلب جدا از تعصبّات و غرض ورزیها حسن و قبح رفتارها را دیده و گزارش داده‌اند، هر چند با توجه به نمونه‌هایی که در متن این گفتار ارایه شـــد گاه نیز از حقیقت دور شده و دیدی منفی به برخی آداب و عادات ما داشته‌اند.

در این سفرنامه‌ها عده‌ای از سیاحان مبنای کارشان را پژوهش در زمینه‌های مختلف قلمداد کرده‌اند برخی نیز دلیل مسافرت خود را صرفا سیر و سیاحت خوانده‌اند هر چند در کنار این گروهبرخی نیز با منظورهای خاصّ سیاسی به نام جهانگرد به ایران آمده‌اند.

شـــاردن نیز هدف اصلی خود را از نوشتن سفرنامه آگاه ساختن خوانندگان کتابش از تازه‌ترین وقایع جاری زمان در ایران بیان کرده است.

گزارش‌های شـــاردن با توجه به نمونه‌هایی که در این مقال تنها به ذکر چند مورد بسنده شد، متنوع، اغلب واقع بینانه، روشن گرانه و عمیق است می‌توان گفت گزارشهای

این سفرنامه نویسان از ایران اغلب صریح و منطقی است و نه متکی بر حدس و خیال.

شـــاردن و تاورنیـــه همچنین در مورد زبـــان رایج دربار و زبان‌های مشـــرق زمین، جغرافیای ایران، بسیاری از هنرهای ایرانی، علوم و فنون رایج نیز مطالبی گاشته‌اند که مجال این مقاله برای پرداختن به همه این موارد محدود اندوک بود.

کتاب نامه:

۱– ابن‌بطوطه، ابوعبدالله، ۱۳۷۰، سفرنامه، ترجمه محمّد علی موحد، چاپ جهارم، نشر آگاه، تهران.

۲– بهار، محمّد تقی، ۱۳۷۵، سبک‌شناسی، چاپ هشتم، انتشارات امیرکبیر، تهران.

۳– تاورنیه، ژان باتیست، ۱۳۶۳، ترجمه‌ی ابوتراب نوری، چاپ سوم، انتشارات سنایی، تهران.

۴– ترکمان، اسکندر بیک، ۱۳۴۹، عالم آرای عبّاسی، مصحّح دکتر محمّد علس رضوانی، سازمان چاپ کیهان، تهران.

۵– جوادی، حسین، ۱۳۵۱، ایران از نظر مسافران اروپایی، انتشارات راستین، تهران.

۶– دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه.

۷– شادرن، ژان، ۱۳۷۴سفرنامه، ترجمه‌ی اقبال یغمایی، انتشارات توس، تهران.

۸– ________، ۱۳۷۵، ____، ________________، __________، _____.

۹– صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۸۰، تاریخ ادبیات ایران، انتشارات فردوس، تهران.

۱۰– طوسی، خواجه نظام‌الملک، ۱۳۴۷، سیاست‌نامه، به اهتمام هیوبرت دارک، چاپ ششم، انتشارات بنگاه، ترجمه و نشر کتاب، تهران.

۱۱– فلسفی، نصرالله، ۱۳۶۴، زندگی شاه عباس اوّل، چاپ دوم، انتشارات علمی، تهران.

۱۲– نوروزی، جمشید، ۱۳۷۹، تمدّن ایران در دوره‌ی صفویه، انتشارات مدرسه.

۱۳– هیتس، والتر، ۱۳۷۷، تشکیل دولت ملّی در ایران، ترجمه کیکاووس جهانداری، انتشارات خوارزمی، تهران.